

مهتاب شب فریدون مشیری

تقی خاوری

در این نوشتار علاوه بر زیبایی‌های شعر شاعر به نقاط قوت و ضعف شعر او در حد بضاعت این قلم نیز پرداخته شده و هم‌چنین به نقد و نظرهای صاحب‌نظران در سال‌های قبل در باب شعرهای فریدون مشیری به طور خلاصه اشاره شده است.

وگاه از زیبایی نظریه‌ای که در آن زمان بر مشیری ارایه شده و نیز مختصری به شعر شاعر در قیاس با شعر مدرن پرداخته شده است آن‌چه شب فریدون مشیری را قابل تأمل می‌سازد، راز ماندگاری این شاعر است در طول پنج دهه و استقبال مخاطبین وی از شعرش که تا حدودی آن را قابل بحث و بررسی می‌سازد.

پس تو مهتاب شبی باز از آن کوچه گلشتم / همه تن چشم شده، خمیر، به دنبال تو گلشتم / شوق دیدار تو لبریز شد، از جام وجودم / شدم آن عاشق دیوانه که بوم / در نهانخانه، جانم گل باد تو درخشید ... این شعر با نام کوچه از فریدون مشیری است. در سال‌های دهه‌ی چهل که دهه‌ی آفرینش شاهکارهای شعر معاصر بود اغلب جوان‌ها این شعر را زمزمه می‌کردند، و همین سروده نام فریدون مشیری را بر سر زبان‌ها آورد. در دهه‌ی چهل اکثر سروده‌ها دارای مؤلفه‌ها سیاسی بود که وجه عاشقانه در آن کم‌تر به نظر می‌رسید و یا اگر شعر عاشقانه‌ای هم بود مثل شعر «کوچه مشیری» چندان مطرح نبود، این شعر دارای وجه منشوری نیست؛ به بیانی چند سویه نیست و حتی اکثر سروده‌های فریدون مشیری نیز به همین صورت است یا بیانی ساده و تک بُعدی، که خاص قطعه‌سازی است؛ شیوه‌ای که رایج بوده‌است از انوری و سعیدی تا امیر میرزا و هم‌اکنون نیز این شیوه توسط شاعران کلاسیک به کار گرفته می‌شود. در این شیوه قصد شاعر بیان مطلب و یا خاطره یا سخن‌های حکمت‌آمیز و گاه نیز آرایه‌ی طنزی است که شاعر با روشن‌ترین بیان منظور خود را تألیف می‌کند.

انوری در آن زمان و امیر میرزا در دوره‌ی مشروطیت از سر آمدن این شیوه به شمار می‌روند یا لحن روایتی - گفتاری که بعدها در شعر شاعران نوبرتلا بعد از نیمه‌جم هم و پیش به نظر می‌رسید، و مشیری این مؤلفه را در شعرهای نو و یا چهار پاره به عنوان یک اصل از اصول شعری خویش با چاشنی‌های عاشقانه به کار می‌گیرد و نوعی شعر مراثیک را با طعمی نه چندان تلخ می‌سراید.

یکی از عناصر مهم شعر مشیری موسیقی بیرونی است؛ با استفاده از وزن و قافیه‌های نزدیک به هم، وزن عروضی در شعر این شاعر گاه با پیچ و خم‌های ملایم و گاه تند اجرا می‌شود مثل این پاراگراف از شعری که در متون «تذات بحر زل» سروده شده‌است: در نهانخانه جانم گل باد تو درخشید / باغ صند خاطره خندید / عطر صند خاطره پیچید که در دو مصراع با تکرار *فاملا* فعلاتین ریتم شعر تندتر می‌شود. این شیوه را در پیش‌تر شعرهایش به کار می‌برد. در عنوان مثال در قطعه‌ی «ای آخرین رنج که در بجز رجز سوزده شده نیز درازی همین ریتم است: فریاد تلخم در گلو نرد / با خود مرا در کام ظلمت فرا نبرد / در دشت‌ها / در کوچه‌ها / در دره‌های ژرف و خاموش / ... / اکنون تو تنها مانده‌ای / ای آخرین رنج / برخیز، برخیز / از من بگریز ...» (۱)

زبان شاعر از آغاز زبان گفتاری و ادبی در نوسان است حتی در سروده‌های

تشدیدی عرفان که از سنین هیجده تا بیست و یک سالگی سروده شده‌اند یعنی از ۱۳۲۰ تا ۳۳: خدا با وحشت تنه‌ایم گشت / کسی با قسمه بر آفتاب نیست / در این عالم ندانم همزبان / به صد اندوه می‌نامم روا نیست (۲)

در چار پاردهای این دفتر گاهی تأثیر افسانه‌ی نیما به نظر می‌رسد: من جوانی پریشان و عاشق / سخت شوییده، دلداه شاعر / زندگی در هم و ناموافق / رنج و غم دیده - آشفته خاطر (۳)

و گاه تأثیر توماس در این سروده‌ها به نظر می‌رسد: نغمه خاطر نواز مرغ شب / کاروان ماه را همراه بود / نیمه‌شب با آسمان را عالمی ست / آه / او / این آسمان بر ماه بود (۴) در کتاب «برو کوچه که در سال ۱۳۳۰ منتشر شده است» فریدون مشیری تا حدودی به زبان تغزلی نرم و قابل انعطاف می‌رسد و شعری که از این دفتر در آن سال‌ها مطرح شد قطعه‌ی «جام اگر شکست ...» می‌باشد. شعر با این تصویر زیبا آغاز می‌شود: زندگی در چشم من شبیه‌ای بی‌مهتاب / بر ماند / شعر من نیلوفر پژمرده در مهتاب / بر ماند (۵)

و قطعه‌ی «ماه و سنگ با زبانی روان و صیقل یافته تری سروده شده‌است: اگر ماه برود، بهر جا که بوم / سراغ تری از خدا می‌گرفتم / او گر سنگ بومدم بهر جا که بوم / سر مگفتار تو عجا می‌گرفتم (۶)

گرچه باز هم فریدون مشیری در این دفتر تحت تأثیر شعر افسانه‌ی نیماست: تاغم آویز آفاق خاموش / ابرها سینه بر هم فشرد / خنده‌ی روشتنهای خوشبید / در دام تیرگی‌ها فشرده / ساز افسانه‌ی پرباد / باران / بانگ زاری به افلاک برده ناروان تاگ سر داده غمناک (۷) این قطعه با نام «ابر» که ترکیب‌بند است مورد تأیید بعضی صاحب‌نظران در آن زمان قرار می‌گیرد. چنین چه بیروس او مگر از بهر بازی آن نگاشته است: «شاعر به قطعه‌ی «ابر» ادرات می‌وزد و با وجود آن که آن را به پناه‌های تاریخ سوزن به انتهای کتاب کشیده و ولی در واقع همه‌ی کارها خویش را داشته‌اند و نموده‌اند. شعر ابر همه‌ی مشخصات یک شعر سبویلیک را داراست» (۸) و باز در مورد زبان فریدون مشیری، آقای الهامی که مدیر مجله روشنگر در آن زمان بوده آورده است:

فریدون شاعر کلمات مهربان، کلمات پاک و تازنین است. در تمام عمرش از فریادهای (عربده‌های) مشتعارنه به دور بوده، او حتی دردی جهانی را در شعرش، نطرح می‌کند. فریاد نمی‌کشد با همان کلمات تازنین خود گلابه می‌کند» (۹)

بسیار خوب است که در جواب این اظهار نظر این نکته نیز گفتنی است که زبان فریدون مشیری یک زبان تغزلی است و وابستگی به زبان شعر کلاسیک چنانچه دکتر شمس‌الدین کاکسی اظهار نموده‌است: «به نظر من مشیری به سعدی نزدیک است» (۱۰) «کوچه فریدون مشیری سروده‌های تغزلی روان و زیبایی سروده‌است اما با نگاه زبان سعدی نمی‌توان درد جهان امروز را بیان کرد» در جهان امروز که مربوط به دوران مدرنیته است تاگزیر زمانی مدون را می‌طلب که سرافراز آن نیما مطرح شد. درد جهان امروز مدنی است که عواقب آن استفاده از پدیده‌ها و ابزارالات مدرن در حلیه شیویت مستندیت است که موجودیت‌شان نیز فشار این درد جهانی نابود می‌شود و تاگزیر بیان این دردها زبان امروز را می‌طلب که نشأت گرفته از فضای مدرنیته است. زبان در پیوند با جهان‌بینی شاعر عمل می‌کند و کلماتی که خارج از حوزه‌ی جهان‌بینی شاعر است در شعر تداخل نمی‌یابد تا این که علم زبان‌شناسی نیز این مقوله را ثابت استقلالاکان، «ضمیر ناخودگانه توسط قضا ساختاری شبیه به ساختار زبان لارلید که اصولاً از زبان به وجود می‌آید ... و پاکویسن نیز در جوهر شعرا را در فرمول‌های کلی می‌بیند» (۱۱) شعر شاعر «بالی» شعرش که در ذهن و مخرج شده باشد یعنی در جهان‌بینی شاعر تداخل یافته باشد پس بدین ترتیب درد جهانی، تاگزیر جهان‌بینی وسیع و زبان جهانی تری می‌طلبد و با چند کلمه‌ی تازنین نمی‌توان درد جهانی را مطرح ساخت وگرنه نتیجه کار چنین خواهد شد: وقتی بنشده‌های بهاری / در چار سوسوی گشت / بوی غبار و وحشت و مبارزت / من دهنم / آیا کسی صفای بهاران را / هرگز گلی به کام تواند چید؟ / اوقتی

که لوله‌های بلند توپ / در چارسوی گیتی / در استار شاخه و برگ
درخت هاست / این قمری غریب چگونه بخواند ... (۱۲) از قلمه یک گل
بهار نیست / نام و فضای این سروده اصلاً تزلزل است با تصاویر زلال طبیعت و
کلمات تزلزل که در شعر ناهمخوان است با کلماتی از زمانهای جنگ که در شعر به
کار گرفته شده است و شاعر می‌آن که موفق به ساخت فضای لازم / که زمینه‌ی
جنگ و کشتار و ویرانی است / این شده باشد فقط به کلمه پر بازی صرف می‌پردازد
به عبارتی چیزی در ذهن شاعر اتفاق نیافتاده برای آفرینش چنین فضایی
باید زمینه‌ی جنگ در ذهن شاعر مهیا شده باشد، به اعتباری باید قلم‌چنگ در
درون شاعر اتفاق بیافتد تا فضای لازم را خلق کند و گرنه با چند کلمه‌ی مانند:
خونین دل، خون چکان، لوله‌های بلند توپ و باروت و قمری غریب که
خارج از متن زبان شاعر نیز قرار گرفته‌اند فضای لازم خلق نخواهد شد. این گونه
سروتن مثل این است که زیر فشار توپ و خمپاره غزل‌های عاشقانه‌ی سعدی را
زمره کنند؛ در معنای عاشقانه با کشتار متناقض است.

در شعر چرا از مرگ می‌ترسید سروده است: چرا از مرگ می‌ترسید؟ /
چرا زین خواب جان آرام شیرین روی گردانید / چرا آغوش گرم مرگ را
افسانه می‌پندارید؟ / ... / مگر این می‌پرستی‌ها / و مستی‌ها / برای یک
نفس از رنج هستی نیست / مگر دنبال آرامش نمی‌گردید؟ / چرا از مرگ
می‌ترسید؟ (۱۳)

البته فرق است بین زهر خوردن و می نوشیدن و نیز غریزه‌ی زنده ماندن و اما
شاعر دیگری که احمد شاملو باشد با مرگ برخورد دیگری دارد. در شعر معروف
او که بعد از درگذشتش بر سر زبان‌ها آمد چنین می‌گوید: هرگز از مرگ
نهرسانیدم / اگر چه دستانت از ابتلال شکننده بود / هراس من باری /
همه از مردن در سوزمینی است / که مزه گورکن از آزادی آدمی افزون باشد
و بدین ترتیب شاعر هراس خود را از مرگ بیان می‌کند. به گمان می‌رسد شاید
این جوابیه‌ی احمد شاملو باشد که البته این یک گمان است - در این سروده‌ها دو
دیدگاه متفاوت مشاهده می‌شود یکی ذهنیت کلاسیک و دیگری ذهنیت مدرن؛
اولی همه چیز را خصوصی می‌پندارد، نومی همه چیز را عمومی، به عنوان مثال دو
مضمون را می‌خوانیم در پیوند با برگ که سبک سبک سروده شده اولی از فریدون
مشیری است: برگ که خشک به شاخسار وجود (۱۴) و دیگری از احمد شاملو:
پاس مورقانه برگی که بی‌شتاب / بر خاک می‌شیند مبرج اول برگ
خشک ... تشبیهی است و نومی دارای وجه انسانی با صفت مورقانه و همان
پاس مورقانه که در پیوند با هر انسانی است که مورقانه به خاک می‌شیند که
مسأله‌ی است با مرگ.

این برگی شاید هزار و دوست سال است که در شعر شاعران کلاسیک به یک
جزو تشبیه می‌شود و خشک می‌شود و می‌ریزد اما این نگاه جدید است در ارتباط
با فرورفتن برگ که هاله‌ی تصویر را با نمایی تازه می‌گشاید. این جا اتفاق در
ذهن شاعر واقع شده است نیما می‌گوید که باید مثل جام بشکنی تا شکستن
شیشه را احساس کنی. این نگاه درونی با نگاه بیرونی کاملاً متناقض است، (۱۵) و
برای چنین حسی دریافت ذهنی لازم است. فرض کنیم کسی را می‌خواهند به دار
بکشند، شخص متحکم طناب را بر گردن خود نمی‌بندد بلکه حتی می‌کند او در
اصل مرگ را می‌بیند دیگران طناب را.

و شاعر می‌گوید چرا از مرگ می‌ترسید؟ بی‌آنکه فضای زندگی را سیاه‌تر از
مرگ تصویر کند و فضایی بی‌اقتربند تا مرگ زیباتر از زندگی به نظر رسد، یا مرگ
روشن‌تر از زندگی تصویر شود و آرمان بشود. مرگ را در این فضا تحت‌الشعاع
قرار دهد چون تنها با کلمات مجرد فضای لازم به دست نمی‌آید.
در شعر خوشه‌ی استک نیز با پدیده‌های مدرن صرفاً درگیر می‌شود
بی‌آنکه فضایی را اراده‌ی بعدی روزگاری است که پرمزاج کسوت‌ها / در قضا
ممنوع است / که چرا / به حرم جنت‌ها خصمانه تجاوز شده است (۱۶)
که یادآور این مصرع حافظ است: روزگاری است که سودای تپان دین من

در این بخش هیچ حرکتی مشاهده نمی‌شود، مثلاً پرواز کبوتر در مقابل پرواز
هواپیما یا جت، تقابل این دو با یکدیگر که دینامیسم خاصی را به وجود می‌آورد و
در مجموع شعرهای فریدون مشیری در فاز مدرنیسم جواب نمی‌دهد، مگر در
فضای تئوکلاسیک که بهتر است کار این شاعر در همین بستر ژنرالی باشد
چون: حرکت در شعر مشیری با عنصر وزن تحزک می‌یابد نه از صدای ماهوی
شعر. وزن عروضی در شعرهای مشیری یکی از عناصر اصلی به شمار می‌رود
مشیری بلد است چگونه از وزن استفاده کند البته نه در زبانی تازه که بیش‌تر
اجزاء زبانی و مفردات او کلماتی هستند که بیوسه در ترازوی وزن سنجیده
شده‌اند. به اعتباری کلمات در بستر وزن صیقل خوددهند. به معنای دیگر کلمات از
پیش ساخته‌اند و آماده از منظر پرداختن نیز شعر مشیری در متن تحلیل می‌روند. این
عاشقانه با لحن تزلزلی می‌گنجد و گاه شکوه‌هایی که در متن تحلیل می‌روند. این
شبهه و شگرد مشیری است و فریدون مشیری را در همین سبک باید پذیرفت
که انصافاً از این منظر شعرهای تزلزلی زبانی سروده است. و کارهایش در مایه‌ی
تئوکلاسیک قابل تأمل است به ویژه تابلوهایی که از جلوه‌های طبیعت در منظر
دید می‌آورد: بوری باران، بوی سیزه، بوی خاک / شاخه‌های شسته، باران
خورده، پاک / آسمان آبی و ابر سبید / برگ‌های سبید / مظهر ترگی / مظهر ترگی /
رقص باد / نغمه‌ی شوق پرستوهای شاد / نرم ترکم می‌رسد اینک بهار
/ خوش به حال روزگار (۱۷)

یکی از شاخه‌های شعر مشیری بیان توضیحی است که به وصف حالت‌های
عاشق و معشوق می‌پردازد با بیان لحظه‌ها و جزئی‌نگاری‌های عاشقانه که خاص
سعدی است و این مایه را فریدون مشیری از این شاعر بزرگ پلم گرفته است: در
سکوت دالشتین نیمه شب / می‌گاشتم از میان کوجه‌ها / روزگار، زنگ
دو همگین، هر دو / شاد / هر دو بوی هم عالم جدا / تکیه بر بازی
من میداد گرم / تاملور از سوز خودمست / آرزوشی بر جان من
می‌ریخت / نرم / تازان بازو به بازو رفتنش (۱۸) یکی از ویژگی‌های شعرهای
مشیری تصویرهای دقیق و ملایم و فضایی روشن است که صراحت عاشقانه‌ی
آن با باز شدن اولین نماها به صدا می‌آید و تصاویر به آسانی در ذهن خواننده
گنجد می‌شود و زحمت دریافت سبیل و تشبیه و استعاره یا اسطوره‌ها را از ذهن و
فکر خواننده می‌گیرد و به آسانی ذهن‌های آسان‌یاب را آرزای می‌کند و این عامل
موفقیت وی در ارتباط با خواننده است. این سروده‌ها با چاشنی دیدگاه‌های
رمانتیک دهه‌ی ۱۳۲۰-۲۰ در آمیخته است. نیمه شب بود و غمی تازه نفس
/ ره خوابم زد و مانده‌ی بیدار / ریخت از پرتو لرزنده‌ی شمع / سایه‌ی
دسته‌ی گل‌ی بر دیوار / همام گل بودی روح نداشت / سایه‌های مضطرب
/ لرزان بود / چهره‌ای سرد و غم‌انگیز و سیاه / گویا مرده‌ی سرگردان بود
... (۱۸)

این تصاویر رمانتیک در اکثر نمایش‌نامه‌ها و تابلوهایی نقاشی و داستان‌ها و
شعرها شاعران دهه‌ی سی مشاهده می‌شود. در میان کارهای شاعران الاصل
نصرت رحمانی این شکل از رمانتیسم تلخ‌تر لایه شده است. تخیل در این
نوع کارها در تاریکی نیلیسم کمزنگ می‌شود اما این نخله از رمانتیک به تدریج
در دهه‌ی چهل تحت تأثیر کارهای شاعران بزرگی چون احمد شاملو، اخوان
ثالث، فرخ فرخزاد، در حاشیه قرار می‌گیرد و در همان دوران یعنی در اواخر
دهه‌ی چهل رضا رها نغدی بر شعر مشیری می‌نویسد: «شعر مشیری از این
نظر هدف این قلم است به دلیل این‌که (اولاً) تعریفش را چون ترها (دختران و پسران
نابش آموز حنا گاهن ناشنوج) بیش‌تر می‌خوانند و چنین شعری را چنین اشخاصی
نیاید بخوانند اگر خوانند در همان نخستین برخورد بپهنه‌ها که با شاعری کلی‌الف
و سهل‌گیر و رمانتیک و احساساتی سر و کار دارند که غایب از هر نوع بیش
شعری و اجتماعی و جهانی است. این جوان‌ها و جوان‌ترها باید چیزی بخوانند در
باب - شعر و فهم و تئوری کشف و دریافت شدن و باید در زمینه‌ی شعری قدرت
روبه‌رو شدن با شعر اصیل روزگار را - هر قدر هم که این شعر در برخورد‌های
نخستین دشوار به نظر آید در خود بی‌روانند - شعر مشیری ذهن شعرخوانان را به

تندی و کاهلی دعوت می‌کند و در همان برخورد نخستین نوبت پائین شاعر را لو می‌دهد و دیگر لازم نیست برای فهم استعاره، سمبل، تشبیه یا اسطوره‌های به خود زحمت بدهیم. کلی باقی، سهل‌انگاری احساس‌های دروغین و گریه‌های خندمانگیز در برابر اتم رژه می‌روند تا گمان خواننده تیزبین می‌بیند که از خواندن شعر هیچ‌گونه لذتی نبرده است و هیچ چیز او را به سوی کشف و شهود در طبیعت و یا تغییر و دگرگونی در زمان دعوت نمی‌کند.^{۱۱۹} این نظر دکتر براهمی بود نسبت به شعر مشیری یا احترامی که این قلم برای ایشان قابل است باید گفته شود از زمانی که آقای براهمی این نقد را نوشته است تاکنون حدود چهل سال می‌گذرد و راز این مسئله در همین است که همان کتبی چون یعنی دختران و پسران دانش‌آموز و حتا گاهی دانشجو شعر مشیری را از آن زمان تا اکنون می‌خوانند، و بیش تر و بیش تر هم می‌خوانند، تجدید چاپ کتاب‌های پرتیراژ شاعر گواه بر این مدعاست.

و اگر چنانچه شعر این شاعر را می‌خوانند علت آن قطعیت زمان است. و این کار تأیید این و آن نیست چنانچه در برخی نشریات متداول است، کار تأیید زمان است و به جنگ زمان هم نمی‌توان رفت و گذشت زمان هم تاویل تازه‌تری از متن ارایه می‌دهد به گفته‌ی نیچه: «در بیش تر موارد تاویلی تازه جایگزین تاویل پیشین که قابل درک نیست می‌شود تاویلی که اکنون یک نشانه است باقی‌مانده، وجود ندارد همه چیز در سیلان و گذر است.»^{۱۲۰}

گذشته از این؛ گرییم که آن‌چه آقای براهمی در باب شعر مشیری نوشته‌اند درست است و قابل قبول. اما دریافت دیگری که از شعر مشیری هم اکنون می‌شود، نه آن را طایبی با نقد آقای براهمی دارد و نه از شعر دیگران و نه با تقلیدت از زمان، مسئله این است که شخص در هر دوره از عمر خود به شعر خاصی توجه پیدا می‌کند. پس تردیدی نیست که شعر مشیری خاص دوره‌ی جوانی و اغلب نوجوانی است و جایگاه خود را یافته و با پگاه‌های بین مخاطبین خود به دست آورد. بر خلاف این دستور صادر شده که دختران و پسران چون و اغلب دانشجو نباید شعر مشیری بخوانند که می‌خوانند و گوش به حرف پدر بزرگ‌ها هم نمی‌دهند. هر چند در آن زمان نظریات معقولاته تری نیز در ارتباط با شعر مشیری ابراز شده است چنانچه دکتر شفیع کتکی در سال ۱۳۳۵ نگاشته‌اند (مشیری می‌کوشد که شعرهایش را به طبقه‌ی وسیع‌تری از جامعه‌ی ما که اکنون حوصله جستجو و کوشش برای گشودن رمزهای شعر شاعران تندرو و افراطی را ندارد و هنوز مؤانین پسندش کم و بیش از شعر سنتی سرچشمه می‌گیرد... و در این راه توفیقی یافته که نصیب کم تر شاعری از شاعران ما شده است.)

جالب است در سال ۱۳۳۵ نیز شعر مشیری با اقبال خوانندگان مواجه بوده است و شفیع کتکی راز این توفیق را در سه خصوصیت شعری وی می‌داند و سپس اظهار می‌دارد: «نخستین آن‌ها زبان نرم و هموار؛ شعر او به یکبار خواندن تمام زیبایی‌ها و رازهای خود را به خواننده می‌بخشد، مضامین شعرش جوادیت است که برای همه کس ممکن است روی دهد اما همه کس نتواند آن را شاعرانه بیان کند و این کار توفیقی است بین بزرگ برای لوله»^{۱۲۱}

پس شعر او موافق نوب و سلیقه عام است که همچنان با نوب مشیری است. او نه با دریافت شگفت‌انگیز از جهان بل که صمیمانه با دریافت عام شعر سروده است یعنی آن اتفاق که در ذهن شاعر واقع شده در ذهن عام نیز واقع می‌شود و شعرش نیز در افهام عمومی جا می‌افتد. به اصطلاح طرف و مطروف قالب هم شده‌اند.

این نیز به گمانم از هوشیاری مشیری است چه، او سعی نکرده است تا مضامین شایق تصویر بصری بسازد. وی با سخن چینی آن‌چه با احساس شده متضادانه به تصویر کشیده است به عبارتی او نخواسته که هورلدترین و یا لیرکا و یا پائولو نرودا بشود و یا الهای التیوت را آورد، و حتا نخواسته است که تیما هم بسازد.

او خواسته است فریدون مشیری باشد بی‌آن‌که فیکورهای نوانج را به خود بکشد پس متواضعانه ساده بودن را پذیرفته و از این بابت خیال خودش را راحت



کرده و راحت شعر سروده است. در نتیجه‌ی آن چه قبلاً بدان اشاره شد اکنون بعد از گذشت چند دهه از دهه‌ی چهل، دریافت جدیدتری از شعر مشیری این است که فریدون مشیری، شاعر سنتین دوران جوانی است و همین کم نیست که شاعری نسل جوان را به شعر جلب کند و جوانان را با شعر آشنا سازد تا کم‌کم به زمینه‌های دیگر شعر معاصر کشیده شوند.

مخلص کلام این‌که شعر مشیری معرعی است برای ورود به حوزه‌ی شعر معاصر.

آذر ماه ۱۳۷۹

پاتوست‌ها:

۱. گزیده‌ی اشعار فریدون مشیری، مؤسسه انتشارات نگاه، انتشارات مهر آئین، چاپ ۱۳۷۹، ص ۱۱۶.
۲. کتاب پرواز با خورشید گزیده بنگاه مطبوعاتی صفیه‌شاه چاپ سوم، ۱۳۶۱، ص ۱۲.
۳. همان‌جا ص ۱۷، از کتاب ششده طوفان، تاریخ انتشار ۱۳۳۴.
۴. همان‌جا ص ۱۴، از کتاب ششده طوفان، تاریخ انتشار ۱۳۳۴.
۵. همان‌جا ص ۸۸ از کتاب ابر و کوجه، تاریخ انتشار، ۱۳۳۰.
۶. همان‌جا ص ۸۶، از کتاب ابر و کوجه.
۷. همان‌جا ص ۹۶، از کتاب ابر و کوجه.
۸. گزیده اشعار فریدون مشیری، ص ۱۳.
۹. همان‌جا ص ۱۵.
۱۰. همان‌جا ص ۱۰.
۱۱. کتاب ارغنون فصلنامه فلسفی، ادبی، فرهنگی، شماره ۴، زمستان ۱۳۷۳، صص ۱۰۴-۳۷.
۱۲. گزیده اشعار ص ۷۲ از کتاب بهار را باور کن.
۱۳. گزیده پرواز با خورشید ص ۱۰۹، کتاب بهار را باور کن.
۱۴. گزیده اشعار، ص ۳۰۱، از کتاب آه باران.
۱۵. به زبان خارجی ایزکتیو، و سوزکتیو گویند (ا).
۱۶. گزیده اشعار... ص ۴۴، بهار را باور کن.
۱۷. پرواز با خورشید، صص ۵۲-۵۱، از کتاب ابر و کوجه.
۱۸. بزرگان ما خورشید، صص ۴-۳، از کتاب ششده طوفان.
۱۹. تلالو در سب، دکتر رضا براهنی، چاپ زمان، صص ۵۰۶-۵۰۵.
۲۰. کتاب هرمنوتیک ملان، گزیده‌ی جستارها، ترجمه بابک احمدی،

مهران مهاجر، محمد نبوی، نشر مرکز.

۲۱. نقل از مجله سخن، شماره ۲، دوره‌ی هجدهم، تیرماه ۱۳۳۷، گزیده اشعار، ص ۱۲، چاپ دوم ۱۳۷۹، ص ۵۲.